

# سخن اهل دل

## نگاهی به مفهوم «اهل دل» در دیوان حافظ

مسعود فریامنش

در مقاله حاضر،<sup>۱</sup> نگارنده می‌کوشد تا معنا و مفهوم «اهل دل» را با استفاده از روشی تحلیلی - تفسیری و با رجوع مستقیم به دیوان حافظ<sup>۲</sup> مورد بررسی قرار دهد و با احصاء ابیاتی که در آنها از «اهل دل» سخن به میان آمده است، به فهم مراد حافظ تقرّب جوید.

(۱) «اهل دل» یکی از مفاهیم مورد ستایش حافظ است و خواجه در یکی از ابیات دیوان، که مطلع غزلی هم هست، سخن این طایفه را «حق» دانسته است:

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست سخن شناس نئی جان من خطا این جاست  
در این جا، برای فهم مراد حافظ به طرح دو سؤال می‌پردازیم: (۱) سخن اهل دل چیست که خواجه عدم پذیرش آن را نشانی از سخن‌ناشناسی به‌شمار می‌آورد؛ (۲) منظور از «حقانیت سخن اهل دل» چیست؟ یعنی چرا نباید سخن اهل دل را خطا بپنداریم؟  
به نظر می‌رسد که پاسخ این دو پرسش را می‌توان در بیت زیر یافت:

دوستان وقت گل آن به که به عشرت کوشیم سخن اهل دل است این و به جان بنوشیم  
در این بیت ملاحظه می‌کنیم که سخن اهل دل توصیه به عشرت است، به‌ویژه در فصل بهار. همچنین ابیاتی در دیوان خواجه هست که این ویژگی قابل تأمل در میان اهل دل را به‌روشنی بیان می‌کند؛ می‌خوارگی و معشوقه‌بازی:



نظر

## می‌خوارگی اهل دل

ساقیا سایه ابراست و بهار و لب جوی  
در این خمار کسم جرعه‌ای نمی‌بخشد  
به راه میکده حافظ خوش از جهان رفتی  
بی چراغ جام در خلوت نمی‌یارم نشست

من نگویم چه کن ار اهل دلی خود تو بگوی  
بین که اهل دلی در جهان نمی‌بینم  
دعای اهل دلت باد مونس دل پاک  
زانکه کنج اهل دل باید که نورانی بود

## معشوقه‌بازی اهل دل

به نیم بوسه دعایی بخر ز اهل دلی  
گره ز ابروی مشکین نمی‌گشاید یار  
نام من رفتست روزی بر لب جانان به سهو  
که کید دشمنت از جان و جسم دارد باز  
نیاز اهل دل و ناز نازنینان بین  
اهل دل را بوی جان می‌آید از نامم هنوز

پس با توجه به آنچه تاکنون آوردیم، می‌توانیم گفت که سخن اهل دل توصیه به عیش و عشرت است و مشتمل بر دو ویژگی می‌خوارگی و معشوقه‌بازی. کسی که به چیزی از این دست توصیه می‌کند سخنش حق است. پس پاسخ پرسش نخست، یعنی چیستی سخن اهل دل، روشن شد. اما پاسخ پرسش دوم چیست؟ یعنی مراد از حقانیت سخن اهل دل چیست؟ پاسخ این پرسش نیز با توجه به زبده سخن اهل دل، یعنی توصیه به عیش و عشرت روشن می‌شود. لازم به ذکر است که حقانیت در مقوله اخباریات و انشائیات دو معنای متفاوت دارد. در مقوله اخباریات منظور از حق، صدق [معرفت شناختی] است؛ یعنی مطابقت با واقع. از این رو، در مقوله اخباریات وقتی گفته می‌شود سخن X حق است، مراد این است که سخن X صادق است و مطابق با واقع؛ اما در مقوله انشائیات موضوع حقانیت حکایتی دیگر دارد. در این مقوله، منظور از حق نه صدق [معرفت شناختی] بلکه مصلحت است؛ یعنی مطابقت با هدف. از این رو، در مقوله انشائیات وقتی گفته می‌شود که سخن X حق است، مراد این است که سخنش به مصلحت و مطابق با هدف است. در نتیجه، اگر بخواهیم سخن اهل دل را - که توصیه و از مقوله انشائیات است - بر این مبنا تحلیل مفهومی کنیم، می‌توانیم گفت که پرداختن به عیش و عشرت از نظر حافظ به مصلحت آدمی است. کوتاه سخن آن که، سخن اهل دل توصیه به عیش و عشرت است و پرداختن به این امر در زندگی به مصلحت آدمی است. به بیان سلبی می‌توان گفت که نزد خواجه رندان، کسی که به عیش و عشرت در زندگی نمی‌پردازد کاری خلاف مصلحت خود می‌کند. پس عجیبی نیست که



عشق

خواجه بسراید:

مصلحت دید من آن است که یاران همه کار بگذارند و پی طره یاری گیرند<sup>۳</sup>  
(۲) اهل دل با وجود این که اهل عیش و عشرت و می خوارگی و کام بردن از صحبت و ملازمت معشوقانند، راهبر به سوی حضرت دوست / خداوند نیز هستند:

کجاست اهل دلی تا کند دلالت خیر که ما به دوست نبردیم ره به هیچ طریق  
برای دفع دخل مقدر، طرح این پرسش لازم می شود که چگونه ممکن است کسی که  
می خواره و معشوقه باز است، راهبر به سوی حضرت دوست / خداوند نیز باشد؟  
در پاسخ می توان از خود ابیات دیوان حافظ مدد جست. یکی از ابیات حافظ پاسخی سلبی فرا  
روی ما می نهد:

آلودگی خرقه خرابی جهان است کو راهروی، اهل دلی، پاک سرشتی  
اگر به عین تأمل در بیت فوق در نگریم، در می یابیم که اهل دل با آن که به اصطلاح، خرقه  
تردامن و سجاده شراب آلوده اند، باری در آلودگی خرقه، که مراد از آن همان «ریاکاری  
خرقه پوشان و مدعیان زهد و پرهیز است»<sup>۴</sup> گرفتار نیامده اند و از بند و قید ریا و زرق و نفاق و  
سالوس رسته اند. همین پاک سرشتی اهل دل - در عین تردامنی - و بر کنار بودن ایشان از ریا و  
سالوس مؤید راهبریشان به سوی حضرت دوست / خداوند است.

در این جا، برای ایضاح بیشتر مدعا ناگزیریم که به یکی از ارکان مهم سلوک دینی / اخلاقی  
حافظ اشاره کنیم. با نگاهی به دیوان حافظ در می یابیم که خواجه در سلوک دینی / اخلاقی خود  
میان گناهان دینی / فقهی (یعنی گناهانی که در ارتباط با خدا مجال بروز و ظهور می یابند، مانند:  
می خوارگی، معشوقه بازی و...) و گناهان دینی / اخلاقی (یعنی گناهانی که در ارتباط انسان با  
انسان های دیگر مجال بروز و ظهور می یابند، مانند: ریا، غیبت، مال وقف خوردن و...) یا آنچه در  
لسان دین حق الله و حق الناس خوانده می شود، تمایز می گذارده و در عین این که توصیه می کرد که  
«مکن به فسق مباهات و زهد هم مفروش»<sup>۵</sup> در یک داوری نسبت سنجانه، ارتکاب گناه فقهی را بر  
گناه اخلاقی ترجیح می داده است و آفات دومی را از اولی بیشتر می دانسته است:<sup>۶</sup>

باده نوشی که درو روی و ریایی نبود بهتر از زهد فروشی که درو روی و ریاست  
می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند



تذکره



قرن

سال سیزدهم / شماره اول و دوم، ۲۰۰۰

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی  
فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد  
بیا که خرقة من گرچه رهن میکدهاست  
این تقوی ام تمام که با شاهدان شهر  
دام تزویر مکن چون دگران قران را  
که می حرام ولی به ز مال اوقاف است  
زما مال وقف نبینی به نام من درمی  
ناز و کرشمه بر سر منبر نمی کنم  
اما دلایل این رجحان چیست؟ چرا خواجه باده نوشی بی روی و ریا را به زهد فروشی با روی و ریا ترجیح می دهد؟ به نظر نگارنده، می توان دلایل زیر را برای این ترجیح و طرز تلقی و سلوک بر شمرد:

الف) به ظاهر، مهم ترین دلیل حافظ برای این ترجیح این است که گناه فقهی متضمن درد و رنج دیگر آدمیان نیست؛ یعنی با ارتکاب آنها ضرر و زیانی به خلق جهان نمی رسد؛ حتی می توان گفت که به نزدیک خواجه، تنها گناه [نابخشودنی]، گناه رنجه کردن آدمیان و آزار به غیر است:

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن  
به یکی جرعه که آزار کسش در پی نیست  
برو معالجت خود کن ای نصیحت گو  
چه شود گر من و تو یک دو قدح باده خوریم  
من اگر باده خورم و رنه چه کارم با کس  
که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست  
زحمتی می کشم از مردم نادان که می پرس  
شراب و شاهد شیرین که را زیانی داد؟  
باده از خون رزان است نه از خون شماست  
حافظ راز خود و عارف وقت خویشم  
باری می توان گفت که همین ترک جفا و آزار «بالاترین اصل در اخلاق رندی»<sup>۷</sup> است و این تا بدان جایگاه است که حتی خواجه یکی از راه های نیل به نجات و رستگاری را در کم آزاری / بی آزاری می یابد:

دلش به ناله میازار و ختم کن حافظ  
اما درباره گناهان دینی / اخلاقی وضع به گونه ای دیگر است و این امر، در باب آنها صادق نیست، چرا که گناهان دینی / اخلاقی موجب ضرر و زیان و آزار خلق جهان می شوند و به تعبیر حافظ، آتش به خرمن دین می زنند و با ارتکاب این گناهان حیات دینی / اخلاقی مردمان آلوده و مکدر می شود:<sup>۹</sup>

آتش زهد ریا خرمن دین خواهد سوخت  
حافظ این خرقة پشمینه بیانداز و برو

اگر به بادهٔ مشکین دلم کشد شاید  
حافظ این خرقه بیانداز مگر جان بیری  
صراحی می کشم پنهان و مردم دفتر انگارند  
مرغ زیرک به در خانقه اکنون نپرد  
که بوی خیر ز زهد ریا نمی آید  
کآتش از خرمن سالوس کرامت برخاست  
عجب گر آتش این زرق در دفتر نمی گیرد  
که نهادست به هر مجلس وعظی دامی  
همچنین، ارتکاب گناهان دینی / اخلاقی (ریا و سالوس و نفاق...) حتی به دین‌گریزی<sup>۱</sup> راه  
می‌برد و آبروی شریعت را می‌برد:

کردار اهل صومعهام کرد می‌پرست  
ما را به رندی افسانه کردند  
این دود بین که نامه من شد سیاه ازو  
پیران جاهل، شیخان گمراه  
و این در حالی است که نزد حافظ گناه دینی / فقهی (باده خواری، معشوقه بازی و...) آن قدر  
سترگی و صعوبت ندارد که با ارتکاب آن آبروی شریعت برود و خللی در کار و بار دینداری رخ  
دهد:

مکن به چشم حقارت نگاه در من مست  
خدا را محتسب ما را به فریاد دف و نی بخش  
که آبروی شریعت بدین قدر نرود  
که ساز شرع از این افسانه بی‌قانون نخواهد شد  
(ب) حافظ براساس یک دیدگاه و باور خداشناختی، ارتکاب گناه دینی / فقهی را - نسبت به  
گناه دینی / اخلاقی - توجیه می‌کند. به رأی وی، بارزترین صفات خداوند، صفات رحمانیت، کرم  
و غفران اوست و گناهان آدمی، دست آخر، مشمول لطف شامل و فیض رحمت عام او قرار  
می‌گیرند:

می‌خور به بانگ چنگ و مخور غصه و رکسی کسی  
ز آنجا که لطف شامل و خلق کریم توست  
شکرانه را که چشم تو روی بتان ندید  
هاتفی از گوشهٔ میخانه دوش  
لطف خدا بیشتر از جرم ماست  
از نامه سیاه نترسم که روز حشر  
رندی حافظ نه گناهی است صعب  
گوید تو را که باده مخور گو هو الغفور  
جرم نکرده عفو کن و ماجرا پیرس  
ما را به عفو و لطف خداوندگار بخش  
گفت بیخشند گنه می‌بنوش  
نکته سر بسته چه دانی خموش  
با فیض لطف او صد از این نامه طی کنم  
با کرم پادشه عیب‌پوش



تذکره

گر می‌فروش حاجت رندان روا کند      ایزد گنه ببخشد و دفع بلا کند  
 هست امیدم که علی‌رغم عدو روز جزا      فیض عفوش نهد بار گنه بر دوشم  
 کام از جهان بران که ببخشد خدا گناه      روزی که رخت جان به جهان دگر کشیم

با توجه به ابیات فوق، که تعدادشان البته بسی بیشتر از اینهاست، در می‌یابیم که نزد حافظ کامرانی در دنیا مانع تعلق رحمت خداوند به آدمی نمی‌شود و حتی آنچه بنا به ادعا، عرفان حافظش می‌خواند، در تعارض با شاد خواری و تنعم از حیات نمی‌افتد. از این رو، حافظ در باب گناهان دینی / فقهی یا حق الله همواره چشم امید به کرم و غفران حضرت حق دارد. زیاده بر این، وی بر این باور است که گناهکاران بیشتر از پارسایان مستحق لطف و کرامت الاهی هستند<sup>۱۱</sup> و اگر گناه و گناه کاری نباشد، صفت رحمت و بخشایش خداوند بدون متعلق می‌ماند:

نصیب ماست بهشت ای خداشناس برو      که مستحق کرامت گناه کارانند<sup>۱۲</sup>  
 سهو و خطای بنده گرش اعتبار نیست      معنی عفو و رحمت آمرزگار چیست؟<sup>۱۳</sup>

خلاصه آن که «دلیل و مرجع خطای بنده صفت رحمت خداوند است، و مقتضی صفات رحمت و عفو و کرم خداوندگار سهو و خطا و گناه بندگان است».<sup>۱۴</sup>

تا این جا سعی نگارنده بر این بود که نشان دهد که چگونه اهل دل، با وجود می‌خوارگی و معشوقه‌بازی‌شان، می‌توانند راهبر به‌سوی حضرت دوست / خداوند باشند. دیدیم که آنها با پاک سرشتی و برکنار بودن از ریا و سالوس و نفاق (آلودگی خرقه)، یا به‌تعبیر دیگر، با برکنار بودن و در امان بودن از ارتکاب گناهان دینی / اخلاقی راهبر به‌سوی خداونداند؛ هرچند که خرقه‌تردامن و سجاده‌شراب‌آلوده‌اند. پس، آنچه گفته آمد به جنبه‌سلبی راهبری ایشان، یعنی ترک ریا و سالوس مربوط بود. اما از جنبه‌ایجابی چه پاسخی برای راهبری اهل دل به‌سوی خداوند می‌توان یافت؟ در پاسخ می‌توان گفت که اگر بپذیریم که ویژگی اهل دل یا سخن ایشان، «توصیه» به عیش و عشرت است و این امور، مانع از وصال انسان با خداوند نیست، آن‌گاه می‌توان این‌گونه پنداشت که گویی نزد خواجه رسیدن به خدا و وصل او چیزی جز تحصیل همین مطلوب‌های روان‌شناختی (عیش و عشرت و شادکامی) و اخلاقی (ترک ریاکاری و سالوس‌ورزی) نیست؛ یعنی، کسی که به خدا می‌رسد، اولاً اهل عیش و عشرت است و ثانیاً، اهل ریا و نفاق نیست:

حافظ به حق قرآن کز شید و زرق بازا      باشد که گوی عیشی در این جهان توان زد



عقده

۳) با توجه به مطالب پیش گفته و ویژگی‌های مذکور برای اهل دل، چندان شکفت نیست که  
خواجه «کلید گنج سعادت» را «قبول اهل دل» در شمار آورد:

کلید گنج سعادت، قبول اهل دل است مباد کسی که در این نکته شک و ریب کند  
در این جا، قبول اهل دل را می‌توان به دو معنا فهم کرد: الف) هر کسی که مورد قبول اهل دل  
واقع شود، از نعمت سعادت بهره‌مند می‌شود؛ سعادت در این معنا، تحصیل رضا و خشنودی اهل  
دل است و نفس این قبول، به نزول برکت سعادت بر انسان می‌انجامد؛ ب) می‌توان این گونه  
پنداشت که قبول اهل دل بدین معنا است که راه و روش منطبق با مشی و سلوک اهل دل به  
سعادت انسان راه می‌برد. از آن جا که سخن اهل دل یا، به عبارت دیگر، راه و روش آنها سپری  
کردن زندگی با عیش و عشرت (می‌خوارگی و معشوقه‌بازی) از یک سو، و بری بودن از ریا و نفاق  
از سوی دیگر است، می‌توان گفت که از نظر حافظ، کسی که در زندگی و حیات خویش، به  
مانند اهل دل، با عیش و عشرت و ترک ریاکاری (بهره‌مندی از مطلوب‌های روان‌شناختی و  
اخلاقی) می‌زید، به سعادت رسیده است.

۴) چهارمین و آخرین نکته‌ای که در باب مفهوم اهل دل در دیوان حافظ می‌توانیم گفت، این  
است که همین دو ویژگی بارز در میان اهل دل، یعنی، پرداختن به عیش و عشرت و بری بودن از  
ریا و سالوس، حلقه ارتباط این مفهوم با مفهوم بنیادی رندی است. به دیگر سخن، مفهوم اهل دل  
در همین دو ویژگی با مفهوم رندی مشترک است؛ رند آن جا که زندگی را با عیش و عشرت و  
ترک ریاکاری سپری می‌کند، صاحب ویژگی مفهوم اهل دل می‌شود.  
شاهد برای می‌پرستی رند:

گر به کاشانه رندان قدمی خواهی زد  
ما را به منع عقل مترسان و می بیار  
من ارچه عاشقم و رند و مست و نامه سیاه  
شاهد برای معشوقه‌بازی رند:

زاهدان معذور داریم که اینم مذهب است  
محتسب داند که من این کارها کمتر کنم  
ترکان پارسی گو بخشندگان عمرند  
من نخواهم کرد ترک لعل یار و جام می  
من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم



تذکره

حافظ شراب و شاهد و رندی نه وضع توست      فی الجملة می کنی و فرو می گذارمت  
 شاهد برای برکنار بودن رندان از ریا و هر چه رنگ و بوی ریا دارد:  
 حافظ مکن ملامت رندان که در ازل      ما را خدا ز زهد ریایی نیاز کرد  
 در خرقة چو آتش زدی ای عارف سالک      جهدی کن و سر حلقه رندان جهان باش

### پی‌نوشت‌ها

۱. سپاس فراوان دارم از استاد مصطفی ملکیان، که بی راهبری و راهنمایی‌های مشفقانه ایشان این مختصر صورت مکتوب نمی‌یافت.
۲. مرجع نگارنده در ذکر اشعار حافظ در بیشتر موارد این منبع بوده است: دیوان غزل‌های حافظ، تدوین دکتر سلیم نیساری، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۱.
۳. ذکر این نکته خالی از فایده نیست که نزد حافظ، یکی از مصادیق «معنای زندگی» عبارت از سپری کردن زندگی با عیش و عشرت، یا به تعبیر دیگر، کسب لذت و خوشدلی است. چندان که این امر هم از زمره اهداف «خودبنیاد زندگی» خواجه است:  
 چو امکان خلود ای دل در این فیروزه ایوان نیست      مجال عیش فرصت دان به فیروزی و بهروزی؛  
 هم از زمره مصادیق «ارزش زندگی»:  
 دمی با غم به سر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد      به می بفروش دلق ما کزین خوشتر نمی‌ارزد  
 در این باره نک: مقاله نگارنده با نام «نقش مقصود» (معنای زندگی در شعر و اندیشه حافظ)، نقد و نظر، ۱۳۸۵، ش ۴۳ - ۴۴.
۴. استعلامی، محمد، درس حافظ، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۱۱۰.
۵. دلا دلالت خیرت کنم به راه نجات      مکن به فسق مباحات و زهد هم مفروش  
 این بدین معنا نیست که حافظ به انجام گناه توصیه می‌کند، بلکه، بدین معنا است، که از نظر وی گناهان دینی / فقهی، مانند می‌خوارگی و معشوقه بازی اولاً، گناه به‌شمار نمی‌آیند:  
 چه ملامت بود آن را که چنین باده خورد      این چه عیب است بدین بی‌خردی وین چه خطاست  
 مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن      که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست  
 و ثانیاً، اگر از زمره گناهان هم باشند، نسبت به گناهان دینی / اخلاقی آفات کمتری در پی دارند. در ادامه مقاله به توضیح این مطلب خواهیم پرداخت.



عقربند



۷. آشوری، داریوش، عرفان و رندی در شعر حافظ، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۹، ص ۳۴۶.  
 ۸. البته، از جنبه ایجابی می توان گفت که نیکی کردن به آدمیان نیز از مؤلفه های بنیادی سلوک اخلاقی / انسانی حافظ است:

گفتم هوای میکده غم می برد زدل	گفتا خوش آن کسان که دلی شادمان کنند
ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون	نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا
مرا به کشتی باده در افکن ای ساقی	که گفته اند نکویی کن و در آب انداز
دایم گل این بستان شاداب نمی ماند	دریاب ضعیفان را در وقت توانایی
ای نور چشم من سخنی هست گوش کن	چون ساغر ت پر است بنوشان و نوش کن
بیا تا حال یک دیگر بدانیم	مراد هم بجوئیم ار توانیم

ذکر این نکته خالی از فایده نیست که این اصرار و تأکید حافظ بر نفع رساندن به غیر تا بدان جاست که در بیتی تصریح می کند که اگر نفع رساندن به غیر از رهگذر ارتکاب گناه (فقهی) صورت پذیرد، خالی از اشکال است و این امر، حافظ را به موضعی نزدیک می کند، که امروزه در فلسفه اخلاق، به آن «پیامدگروی» می گویند که براساس آن، درست و نادرست بودن افعال برحسب ارزش پیامدهای آنها تعیین می شود:

اگر شراب خوری جرعه ای فشان بر خاک      «از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک»

درباره «پیامدگروی» در فلسفه اخلاق، نک: مکنائون، دیوید، «پیامدگرایی»، ترجمه سعید عدالت نژاد، ارغنون، ش ۱۶، تابستان ۱۳۷۹، نیز نک:

Slote, Michael, "Consequentialism", in *Encyclopedia Of Ethics* (ed.) Lawrence. C. Becker, and Charlotte B. Becker, New York, 2001, vol. I, pp. 304-307.

۹. البته، ترجیح گناه دینی / فقهی بر گناه دینی / اخلاقی - بدان سبب که گناه دینی / اخلاقی موجب آزار خلق می شود - خاص حافظ نیست و پیش از او، برخی نویسندگان صوفی، از جمله هجویری، با بیانی دیگر به آن توجه و اشاره کرده اند. هجویری در کشف المحجوب می گوید: هواها جمله بر دو قسم است: یکی هوای لذت و شهوت و دیگری هوای جاه و ریاست. آن که متابع هوای لذتی باشد، اندر خرابات بود، و خلق از فتنه او ایمن بوند. اما آن که متابع هوای جاه و ریاست بود اندر صوامع و دوایر بود و فتنه خلق باشد، که خود از راه افتاده باشد و خلق را نیز به ضلالت برد... نک: هجویری غزنوی، علی بن عثمان، کشف المحجوب، به کوشش محمود عابدی، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۸۳، ص ۳۱۲.

۱۰. ابیاتی از این دست بیان گر یکی از موارد بروز شک در اعتقادات دینی است؛ یعنی شک در اعتقادات دینی به علت رفتار ناپسند مدعیان دینداری، در این باره و نیز درباره علل دیگر بروز این امر در ساحت دین و حیات دینی، نک: ملکیان، مصطفی، «دویدن در پی آواز حقیقت»، مشتاقی و مهجوری، تهران، مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر، ۱۳۸۵، ص ۱۵۷ - ۱۵۸، همچنین برای بحثی از همین دست، نک: همو، «طبقه بندی شبهات دینی»، دین پژوهی در



تذکره

جهان معاصر، قم، ۲۸ - ۴۰.

۱۱. «نه هر که مجتهدتر ایمن تر، که هر که عنایت بدو بیشتر به حق نزدیک تر، یکی اندر صومعه مقرون طاعت، از حق دور، یکی اندر خرابات موصول معصیت، به رحمت حق نزدیک.» (هجویری، همان، ص ۳۰۵)  
۱۲. قریب به همین مضمون:

بہشت اگر چه نہ جای گناہکاران است      بیار بادہ کہ مستظہرم بہ ہمت او  
قدم دریغ مدار از جنازہ حافظ      کہ گرچہ غرق گناہ است می رود بہ بہشت

۱۳. «ابراہیم ادم گفت: شبی در طواف خالی بماندم و باران آمد. و گفتم: بارخدا! مرا از گناہ نگاہ دار تا ہیچ تقصیر نکنم. آوازی شنودم از جانب کعبہ کہ گفت: تو عصمت می خواهی و ہمہ بندگان ہمین می خواهند. اگر ہمہ از گناہ نگاہ دارم، پس فضل و رحمت خویش بر کہ آشکار کنم!» «موسی گفت: الاهی، معصیت بندگان بہ ارادت توست آنکہ آن را دشمن می داری، و بندہ را بہ معصیت دشمن می گیری؟! حق، جلّ جلالہ، فرمود: ... خزینہ رحمت ما پر است. اگر عاصیان نباشند ضایع ماند.» برای دو قول مذکور، بہ ترتیب، نک: غزالی، محمد، کیمیای سعادت، بہ کوشش حسین خدیو جم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۳۹۷؛ میدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار و عدۃ الابرار، ج ۸، بہ کوشش علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۱، ص ۴۴۰.

۱۴. مجتبابی، فتح اللہ، شرح شکن زلف، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۵، ص ۱۵۲.



تذکرہ